جستارهای زبانی
دوماهنامهٔ علمی- پژوهشی
د۹، ش۶ (پیاپی ۴۸)، بهمن و اسفند ۱۳۹۷، صص۲۵-۴۷

رویکرد گفتمان کنشیِ القایی در ادبیات داستانی

فضل‌اله خدادادی[۱]، سید علی قاسم‌زاده[۲]*

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، ایران.
۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، ایران.

دریافت: ۹۷/۴/۵ پذیرش: ۹۷/۸/۵

چکیده

هدف این مقاله واکاوی سازه‌های ساختاری روایت‌های کنشی با تکیه بر مثال‌هایی از ادبیات داستانی فارسی (کلاسیک و معاصر) با رویکرد گفتمان کنشیِ القایی یا مجابی است و از این جهت، نخستین کوشش به‌شمار می‌آید. تفحص در ساختارهای روایی ادبیات داستانی فارسی اعم از کلاسیک و معاصر نشان‌دهندهٔ قوانین روایی خاص در سازه‌های پی‌رنگ این آثار است که به دسته‌بندی آن‌ها در روایت‌های کنشی با رویکردهای مختلف منجر می‌شود. فرضیهٔ پژوهش حاضر این است که هر داستان از یک نقصان آغاز می‌شود و تلاش کنشگر/ کنشگران برای برطرف کردن آن و دستیابی به شیء ارزشی به روش‌های مختلفی برای ارتباط با ابژه (شیء ارزشی) صورت می‌گیرد. حال مسئلهٔ پژوهش این است که سازوکارهای روایت‌های کنشی القایی در ادبیات داستانی فارسی با تکیه بر نمونه‌هایی از داستان‌های کلاسیک و معاصر کدام است؟ پژوهش حاضر با مثال‌هایی محدود (اما دقیق) از ادبیات داستانی فارسی در پی تحلیل رویکردها و سازه‌های ساختاری نوع گفتمان کنشیِ القایی در ادبیات داستانی است و نتایج آن بیانگر یک ساختار روایی است که کنشگر/ کنشگران برای رسیدن به شیء ارزشی در پی مجاب کردن کنشگر/ کنشگران هستند و رویکردهای مجاب‌گر (القاکننده) وجوه مختلفی همچون تشویق، تهدید، چاپلوسی، رشوه، تحریک و رجزخوانی دارند.

واژه‌های کلیدی: پی‌رنگ، القا کردن، داستان، ارزیابی.

* نویسندهٔ مسئول مقاله: E-mail: s.ali.ghasem@gmail.com

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23223081.1397.9.6.9.4]

۱. مقدمه

بر این باوریم که هر داستان[۱] نشان‌دهندهٔ یک تغییر وضعیت در کنشگر/ کنشگران است و فرضیهٔ پژوهش حاضر نیز به این صورت مطرح می‌شود که «هر داستان تلاش برای رفتن از موقعیتی به موقعیت بهتر و مطلوب‌تر است» حتی در کوچک‌ترین داستان‌های خلق‌شده نیز می‌توان این تغییر وضعیت را مشاهده کرد. در داستان نیز و لو در حجمی بزرگ‌تر همین امر اتفاق می‌افتد. سیندرلا به دنبال تغییر وضعیت در پی ازدواج با شاهزاده می‌رود و به ثروت و موقعیتی بهتر از قبل دست می‌یابد. پس می‌توان داستان را موقعیتی جهت تغییر وضعیت از سلبی به ایجابی یا بالعکس در نظر گرفت. همهٔ روایت‌شناسانی که به این قضیه قائل بوده‌اند یا در این حوزه مطالعه کرده‌اند یک نظر مشترک دارند و آن این است که هر گفتمان روایی[۲] دارای یک هستهٔ مرکزی است که می‌توان آن را کنش[۳] نامید و تمام تغییرات موقعیتی کنشگر/ کنشگران تابع کنش داستان است. در رویکرد تحلیل گفتمان ادبیِ روایت‌ها شاهد روش‌های مختلف تلاش کنشگر/ کنشگران برای تغییر وضعیت و رسیدن به شیء ارزشی[۴] هستیم (گرمس ،۱۳۸۹: ۳۳). یکی از رویکردهای نام‌برده «رویکرد گفتمان کنشیِ القایی» است. در این روش کنشگر/ کنشگران در کنش اصلی روایت برای رسیدن به شیء ارزشی به روش‌های مختلفی از قبیل قسم خوردن، تعریف کردن، رشوه دادن، تحریک کردن، چاپلوسی کردن و ... استفاده می‌کنند. حال پرسش‌هایی که اساس پژوهش حاضر را شکل می‌دهد بدین شرح‌اند:

-رویکرد گفتمان روایی کنش القایی دارای چگونه ساختار روایی‌ای است؟

-سازه‌های ساختاری این رویکرد روایی در ادبیات داستانی کلاسیک و معاصر فارسی چگونه قابل تبیین است؟

بنابراین بر اساس پرسش‌های مطرح‌شده مسئلهٔ اساسی این پژوهش حول دو محور تبیین سازوکار ساختاری روایت‌های القایی و روش‌های القا در ادبیات داستانی کلاسیک و معاصر فارسی شکل می‌گیرد و پژوهشگر به روش توصیفی ـ تحلیلی و با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای ضمن توجه به ساختار روایت در داستان‌های مختلف فارسی (اعم از کلاسیک و معاصر) سعی کرده است با شاهد مثال‌هایی محدود (اما دقیق) اشکال مختلف سازوکارهای القایی (مجابی) در ادبیات داستانی فارسی را که در نوع خود جدید هستند، تبیین کند و انتظار می‌رود در

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23223081.1397.9.6.9.4]

انتهای این پژوهش ضمن بیان سازوکارهای روایت‌های القایی، روش‌های مختلف القا در ادبیات داستانی فارسی (کلاسیک و معاصر) تبیین شود.

۲. پیشینهٔ پژوهش

حمیدرضا شعیری در کتاب ***نشانه معناشناسی ادبیات (نظریه و روش تحلیل گفتمان)*** ضمن طبقه‌بندی روش‌های تحلیل گفتمان به انواع مختلف، به روش معناسازی هر یک از این گفتمان‌ها در ادبیات و زبان‌شناسی پرداخته است. یکی از ویژگی‌های این کتاب شاهدمثال‌هایی از شعر یا داستان فارسی ذیل هر یک از گفتمان‌های نام‌برده در آن است. ازآنجایی که گفتمان کنشیِ القایی یا مجابی نخستین‌بار در این کتاب مطرح شده است، شعیری ضمن بحث دربارهٔ گفتمان‌های کنشی، این گفتمان را ذیل گفتمان‌های کنش‌محور آورده و آن را در مقام مقایسه با گونهٔ دیگری از روایت کنشی با عنوان گفتمان روایی تجویزی قرار داده و با مثالی از ادبیات داستانی (حکایت روباه و زاغ از لافونتن) سعی در تبیین یکی از روش‌های آن داشته است. این بحث در کتاب شعیری نقطهٔ آغازی برای پژوهش حاضر قرار گرفت؛ به‌طوری که نگارندگان با دو هدف بسط و بررسی سازه‌های ساختاری نوع روایت کنشی القایی و همچنین پیدا کردن روش‌های مختلف القا در روایت‌های داستانی فارسی اعم از کلاسیک و معاصر کار خود را آغاز کردند و بر آن شدند تا ضمن مطرح کردن این رویکرد، به بسط و گسترش روش‌های روایت‌های القایی با شاهد مثال‌هایی از ادبیات داستانی فارسی دست یابند و به‌نوعی نظریهٔ این رویکرد را گسترش و نمونه‌های آن را با مثال‌هایی در ادبیات داستانی فارسی نشان دهند.

حسن رختاره (۱۳۹۷) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی نشانه معناشناختی کارکرد انگیزشی گفته‌پردازی در هزارویک‌شب، از میرایی تا نامیرایی» (جستارهای زبانی، شمارهٔ ۱، صص۱۳۹-۱۵۹) به کارکردهای انگیزشی راوی در ***هزارویک‌شب*** پرداخته است. این مقاله صرف‌نظر از ارزش علمی وارد گفتمان القا به روش تحریک نشده و تنها سیر تعلیق و انتظار در گفتمان روایی ***هزارویک‌شب*** را مطرح کرده است. قهرمان شیری و همکاران (۱۳۹۷) در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل کارکرد گفتمانی طنز در باب اول گلستان سعدی؛ رویکرد نشانه معناشناسی» (جستارهای زبانی، دورهٔ ۹، شمارهٔ ۱، صص۸۱-۱۱۱) در بحثی به بررسی تحلیل کارکردهای گفتمان پرداخته و به‌صورت ضمنی به گفتمان کنشی اشاره کرده‌اند؛ اما نامی از گفتمان القایی و ساختار آن نبرده و

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23223081.1397.9.6.9.4]

فقط سه عنصر کنش، ارزش و اتصال را از عناصر گفتمان‌های کنشی دانسته‌اند. حمیدرضا شعیری (۱۳۹۰) در پژوهش دیگری که در مجموعه‌مقالات نخستین کارگاه تحلیل گفتمان با عنوان «الگوی مطالعهٔ انواع نظام‌های گفتمانی» به چاپ رسیده، به مطالعه و معرفی انواع نظام‌های گفتمانی پرداخته است و یکی از این الگوهای گفتمانی، الگوی نظام گفتمانی القایی یا مجابی است. وی در این مجموعه نیز صرفاً به معرفی این نظام‌ها بسنده کرده و از ورود به کاربست آن‌ها در ادبیات داستانی فارسی امتناع ورزیده است.

در این پژوهش با در نظر گرفتن پژوهش‌های پیشین و با توجه به نظریه‌های موجود در زمینهٔ نظام گفتمان القایی یا مجابی ضمن بسط و ترسیم سازه‌های ساختاری این گفتمان، در پی واکاوی ساختارهای آن در ادبیات داستانی فارسی (معاصر و کلاسیک) هستیم.

۳. مبانی نظری

در اینجا ضمن بیان مبانی نظری پژوهش و معرفی روایت کنشی و سازه‌های ساختاری آن، به تبیین الگوی پی‌رنگ در نظام گفتمان القایی یا مجابی می‌پردازیم:

۳-۱. روایت کنشی

اگر کنش[۵] را به معنای «حرکت کنشگر جهت رسیدن به یک شیء ارزشی» بدانیم، به خطا نرفته‌ایم و روایت کنشی نیز روایتی است که در آن یک کنشگر به‌دنبال به‌دست آوردن یک شیء ارزشی با مخالفانی مبارزه می‌کند (Dumezil, 1988: 19). جورج دومزیل[۶] همانند دیگر روایت‌شناسان نظیر استراوس[۷]، رولان بارت[۸]، پل ریکور[۹] و گریماس[۱۰] مطالعات خود را بر روی روایت‌های کنشی متمرکز کرده است و عقیده دارد در هر روایت کنشی سه موضوع «کنش[۱۱]، ارزش[۱۲] و تغییر[۱۳]» بسیار اهمیت دارد (*Ibid*: 22). با توجه به ویژگی‌های بیان‌شدهٔ روایت کنشی می‌توان این‌گونه اظهارنظر کرد که در ساده‌ترین وجه روایت کنشی یک کنشگر به دنبال شیء ارزشی‌ای حرکت می‌کند که برای او دارای ارزش است و این امر در انتهای داستان باعث تغییر موقعیت این کنشگر خواهد شد (شیری و همکاران، ۱۳۹۷: ۸۷). در« ماهی سیاه کوچولو» به قلم صمد بهرنگی ماهی سیاه کوچولو به دنبال شیء ارزشی خود (رفتن به دریا) به راه می‌افتد و مخالفان (دیگر

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23223081.1397.9.6.9.4]

ماهی‌ها) نمی‌توانند مانع حرکت او شوند و او در انتها به هدف خود می‌رسد و وضعیتش نسبت به ابتدای داستان عوض می‌شود. هر روایت کنشی نظیر ماهی سیاه کوچولو دارای یک فرایند کنشی است که کنشگر طی این فرایند کنشی باید حضور چهار فعل وجهی یا مؤثر را برای به انجام رسیدن این کنش محقق نماید. اول باید اراده کند و بخواهد (خواستن) تا کنش را انجام دهد:

«مادرش گفت: «حتما باید بروی؟». ماهی سیاه کوچولو گفت: آره مادر باید بروم» (بهرنگی، ۱۳۷۷: ۲۷).

در اینجا شاهد نمود یافتن فعل خواستن در وجود و درون کنشگر (ماهی سیاه کوچولو) هستیم. دومین فعلی که انجام کنش را میسر می‌سازد فعل بایستن است. ماهی سیاه کوچولو باید برود و چاره‌ای جز این ندارد:

«ماهی سیاه کوچولو گفت: نه مادر من دیگر نمی‌توانم گردش کنم، باید ازاینجا بروم» (*همان*: ٢٦).

فعل بعدی توانستن است. ماهی سیاه کوچولو توانایی این کار را نیز دارد و می‌تواند با شنا کردن تا هر جا که دلش می‌خواهد برود.

ماهی سیاه کوچولو گفت: هیچ‌کس زیر پای من ننشسته. من خودم عقل و هوش دارم و می‌فهمم، چشم دارم و می‌بینم» (*همان*: ۲۹).

همان‌گونه که از عبارت بالا برمی‌آید، ماهی سیاه کوچولو بدون دخالت هیچ‌کس، خودش توانایی رفتن دارد و می‌تواند کنش داستانی را به انجام برساند. آخرین فعلی که در انجام کنش در روایت‌های کنشی دخیل است فعل دانستن است. اگرچه در طول کنش داستان «ماهی سیاه کوچولو» بدبختی‌هایی برای او به‌وجود می‌آید؛ اما با کمک ماهی قرمز این مشکلات حل می‌شود و ماهی سیاه کوچولو به دانایی می‌رسد که چگونه از شکم مرغ ماهی‌خوار نجات یابد.

پس می‌توان روایت کنشی را روایتی متشکل از چهار فعل وجهی فوق دانست که وجود هر چهار فعل بر تحقق کنش قوام می‌بخشد و آن را شکل می‌دهد (رختاره، ۱۳۹۷: ١٤٠).

۳-۲. نظام گفتمان القایی

اگر در نظام گفتمان تجویزی، دستور از یک مقام بالاتر و نیروی مافوق انجام کنشی را حتمی می‌سازد، در نظام گفتمان القایی «قدرت استدلال یکی بر دیگری، امری مهم جلوه می‌کند» (شعیری،

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23223081.1397.9.6.9.4]

۱۳۹۵: ۳۰). به عبارت ساده‌تر، می‌توان گفتمان تجویزی را گفتمانی دستوری دانست؛ درحالی که گفتمان القایی به‌نوعی بررسی قدرت استدلال کنشگران در برابر یکدیگر است و هر یک به روشی چون تحریک، تشویق، تمسک به رشوه، تهدید و ... می‌کوشد تا کنشی را به انجام برساند و در انتها به تولید معنا منجر شود. در نظام گفتمان القایی با عملیات القایی مواجه‌ایم که یک فرایند کنشی توسط کنشگری در حال انجام است و این کنش دارای شیء ارزشی‌ای است که گسست یا اتصال با آن می‌تواند کنشگر را در مرحلهٔ ارزیابی نهایی قرار دهد و به نتیجه منجر شود. نمودار نظام گفتمانی القایی به‌صورت زیر قابل ترسیم است:

نمودار ۱: نظام گفتمانی القایی

مأخذ: شعیری، ۱۳۹۵: ۳۲

Chart1: Manipulative regime of discourse

۴. آغاز بحث

برای ورود به بحث موردنظر مقاله در ابتدا به بیان سازوکارهای نظام گفتمانی و در ادامه به تبیین این ساختارها در ادبیات داستانی ایران (کلاسیک و معاصر) می‌پردازیم.

۴-۱. سازوکارهای نظام گفتمان القائی و تولید معنا در ادبیات داستانی

همان‌گونه که بیان شد در نظام گفتمان القایی، «رقابت استدلالی بین دو کنشگر هم‌سطح است؛ به‌گونه‌ای که هر دو در یک سطح متوازی و نه متفاوت باشند» (شعیری، ۱۳۹۰: ٦٥). حال که این دو کنشگر ازنظر جایگاه با هم مساوی‌اند تنها چیزی که سبب برتری یکی بر دیگری می‌شود، قدرت استدلال و مجاب‌سازی است. بر همین اساس، این استدلال و مجاب‌سازی به روش‌های مختلفی در ادبیات داستانی به تولید معنا منجر می‌شود که در ذیل به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود:

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23223081.1397.9.6.9.4]

۴-۱-۱. القا به روش تشویق

نخستین عامل ایجاد گفتمان القایی بین دو کنشگر هم‌سطح در نظام گفتمان القایی یا مجابی «القا به طریق تشویق» است. تشویق به معنی نیرو دادن مثبت به کسی خواه با زبان یا یک هدیهٔ ارزشمند است که فرد را در انجام کاری توانایی می‌دهد. این روش هم در دنیای بیرون و هم در ادبیات داستانی نمود دارد و آنچه در اینجا موردتوجه ماست، وجه ادبیات داستانی آن است.

برای مثال در داستان «سه‌تار» به قلم جلال آل‌احمد کنش از طریق «تشویق» انجام شده است. در این داستان با پسرکی مواجهیم که داشتن سه‌تار آرزوی دیرینهٔ اوست:

> از این فکر راحت شده بود. فکر می‌کرد که از این پس چنان هنرنمایی خواهد کرد و چنان داد خود را از تار خواهد گرفت و چنان شوری از ان بر خواهد آورد که خودش هم تابش را نیاورد و بی‌اختیار به گریه بیفتد. حتم داشت فقط وقتی که از صدای ساز خودش به گریه بیفتد، خوب نواخته تا به‌حال نتوانسته بود آن طور که خودش می‌خواهد بنوازد (آل‌احمد، ۱۳۸۵: ۳۸).

پسرک پس از مدت‌ها سه‌تاری می‌خرد یک روز غرق در افکار خود درحالی که سه‌تار را بر شانه‌اش انداخته است، وارد مسجد می‌شود:

«با این افکار خود، دم در مسجد شاه رسیده بود و روی سنگ آستان آن پا گذاشته بود» (*همان*: ۳۹).

که ناگهان پسرکی مذهبی که بساطی دارد این کار او را توهین تلقی و به او حمله می‌کند و سازش را می‌شکند:

> پسرک عطرفروشی که روی سکوی کنار در مسجد، دکان خود را می‌پایید و به انتظار مشتری تسبیح می‌گرداند، از پشت بساط خود پایین جست و مچ دست او را گرفت :لامذهب! با این آلت کفر توی مسجد؟! توی خانهٔ خدا؟ رشتهٔ افکار او گسیخته شد. گرمایی که به دل او راه می‌یافت محو شد. اول کمی گیج شد و بعد کم‌کم دریافت که پسرک چه می‌گوید. هنوز کسی ملتفت نشده بود. رفت‌وآمدها زیاد نبود. همه سرگرم بساط خرده‌ریزفروش‌ها بودند. او چیزی نگفت. کوششی کرد تا مچ خود را رها کند و به راه خود ادامه بدهد، ولی پسرک عطرفروش ول‌کن نبود مچ دست او را گرفته بود و پشت سر هم لعنت می‌فرستاد و داد و بیداد می‌کرد: مرتیکهٔ بی‌دین، از خدا خجالت نمی‌کشی؟! آخه شرمی ـ حیایی. او یک‌بار دیگر کوشش کرد که مچ دست خود را رها کند و پی کار خود برود، ولی پسرک به این آسانی راضی نبود و گویی می‌خواست تلافی کسادی خود را سر او دربیاورد ... هیچ‌کس نفهمید چه طور شد. خود او هم ملتفت نشد. فقط وقتی که سه‌تار او با کاسهٔ

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23223081.1397.9.6.9.4]

چوبی‌اش به زمین خورد و با یک صدای کوتاه و طنین‌دار شکست وسه پاره شد و سیم‌هایش درهم پیچیده و لوله شده، به کناری پرید و او مات و متحیر در کناری ایستاد و به جمعیت نگریست. پسرک عطرفروش که حتم داشت وظیفهٔ دینی خود را خوب انجام داده است، آسوده‌خاطر شد. از ته دل شکری کرد و دوباره پشت بساط خود رفت و سروصورت خود را مرتب کرد و تسبیح به دست مشغول ذکر گفتن شد (*همان*:٤١).

در گام اول به بیان کنش اصلی این روایت می‌پردازیم: در این داستان کنش اصلی«شکستن سه‌تار توسط پسرک مذهبی است». حال با این مقدمه به تحلیل ساختار پی‌رنگ[١٤] این داستان با تکیه بر نظام گفتمان القایی می‌پردازیم. همان‌گونه که بیان شد نظام گفتمان القایی شامل سه بخش «فرایند کنشی، گسست[١٥] یا پیوست[١٦] با ابژه ارزشی و ارزیابی نهایی» است. در این داستان آنچه قوام‌بخش کنش اصلی روایت (شکستن سه‌تار) است، «تشویق درونی پسرک مذهبی» است و می‌توان گفت: عملیات القایی تشویق او را (کنشگر) وادار به این امر می‌کند و ساختار نظام القایی[١٧] داستان این‌گونه قابل ترسیم است:

نمودار ٢: ساختار نظام القایی داستان سه تار

Chart2: Structure of manipulative regime in Se Tar story

آنچه در این روایت باعث تولید معنا شده است، وجود تضاد دو طیف در جامعهٔ زمان نویسنده است. پسرک مذهبی که مراقب بساط خویش است، حرکت پسرک سه‌تار به‌دست را توهین به مسجد و مقدسات می‌داند و درصدد است تا با شکستن سه‌تارش توشه‌ای برای خویش و در جهت رستگاری خود فراهم آورد.

نمونهٔ دیگر القا به طریق تشویق در ادبیات داستانی معاصر، داستان «لَنگ» به قلم ابراهیم گلستان است. در این داستان با پسری روستایی به نام حسن مواجه هستیم که صبح خروس‌خوان همراه مادرش از روستا به شهر می‌رود:

و او به دنبال مادرش می‌رفت و شلیتهٔ مادرش که خاک گرفته بود به این سوی و آن سوی تاب

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23223081.1397.9.6.9.4]

می‌خورد و اینک پیش او سیاهی شهر با گنبدهای سیاه خود و چشم‌انداز خانه‌های خود، آن‌سوی درختان خزان‌زده، روی سینه رس تپه‌ها و بعد دو سوی نوار میان دو راه، زیر آسمان و میان جلگهٔ گسترده دم می‌زد و او دنبال مادرش می‌رفت (گلستان، ١٣٤٦: ٤٧).

آن‌ها کوه‌ها و تپه‌ها را پشت سر می‌گذارنند و برای این به شهر می‌روند که قرار است حسن، منوچهر (پسر ارباب) را که فلج است بر کول بگیرد و حمل کند! آن‌ها بعد از تحمل مشقت‌های بسیار به شهر می‌رسند، و مادرش به‌زحمت خانهٔ ارباب را پیدا می‌کند. حسن چند سالی از منوچهر بزرگ‌تر است؛ اما او هم هنوز زود است که چنین شغل سختی را بر عهده گیرد. حسن روزها منوچهر را بر دوش می‌گیرد و به مکتب می‌آورد و در کوچه و خیابان او را حمل می‌کند و خلاصه حکم یک ویلچر را برای این پسر فلج دارد. اما شبی اتفاق جالبی می‌افتد. عمهٔ منوچهر از تهران برای او یک ویلچر آورده است! حسن که تابه حال ویلچر ندیده آن را رقیب سرسختی برای خود می‌داند. او پی برده است که این چرخ باعث بیکاری او خواهد شد. چون دیگر منوچهر باوجود این چرخ به حسن نیازی نخواهد داشت! بنابراین شبی که چرخ را داخل انباری گذاشته‌اند برای حسن بسیار طولانی است! او تا صبح درصدد است تا این چرخ را نابود کند. بشکند یا گم‌وگورش کند! اما جرئت این کار را ندارد. از طرفی اگر ارباب و بقیهٔ اهل خانه صدای شکسته شدن این موجود عجیب را بفهمند حسن را به‌شدت تنبیه خواهند کرد یا حتی‌المقدور بعد از تنبیه هم غرامت چرخ را از او خواهند گرفت و هم چرخ دیگری برای منوچهر خواهند خرید.

دید آفتاب از روی برگ‌های نارنج پریده است و تاک‌های پیوندی اکنون در نیمهٔ تاریکی شامگاه بالای لبهٔ حوض آویزانند و آب که از دهان گرد و گشاد سنگی بیرون می‌ریزد و به رویهٔ حوض چین می‌افکند تا از لبه بیرون لغزد. دلش سخت می‌زد و می‌دانست که می‌خواهد برود و چشم به آن در نیندازد و توی اتاق خوابش بتمرگد و راهی پیدا کند، چون اگر امشب نکند پس کی کند؟ در اتاق از میان جام‌های چرک از دودها و غبارهای گذشته، تاریکی شب را می‌دید که فرومی‌نشیند (گلستان، ١٣٤٦: ٤٥).

در هر صورت افکاری که به جان حسن افتاده است او را لحظه‌ای آرام نمی‌گذارد. این افکار به‌مثابهٔ یک شخصیت حسن را تشویق می‌کند که فرایند کنشی شکستن چرخ را انجام دهد. اما حسن تا صبح هرچند چندین بار به سراغ چرخ می‌رود و آن را لمس می‌کند؛ اما جرئت این کار را ندارد. بنابراین با شیء ارزشی خود (نابودی چرخ) در گسست قرار می‌گیرد و در مرحلهٔ ارزیابی اگرچه با شکستن چرخ ممکن است به موفقیت برسد؛ اما حالا که موفق به این کار نشده است

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23223081.1397.9.6.9.4]

بیکار خواهد ماند. عملیات القائی این داستان به‌صورت زیر قابل ترسیم است:

نمودار ۳: عملیات القایی داستان لنگ

Chart3: Manipulative Operations of *Lang* Story

پس می‌توان داستان «لنگ» را نمونه‌ای از داستان با عملیات القایی «تشویق» دانست. تشویقی که از درون کنشگر سرچشمه می‌گیرد و او را به انجام امری وادار می‌کند. در مرحلهٔ تولید معنا این داستان را نیز می‌توان گونه‌ای از اعتراضات مردم به مدرنیته (همان‌گونه که در داستان‌های محمود دولت‌آبادی می‌بینیم که در اصلاحات ارضی به تراکتور سنگ می‌زنند) دانست. مردمی که در داستان‌های بزرگ علوی و غلامحسین ساعدی نیز از تغییر و مدرنیته می‌ترسند و به آن اعتراض می‌کنند. در این داستان نیز حسن در برابر مدرنیته (ویلچر) قرارگرفته است و درصدد نابودی آن است؛ اما موفق نمی‌شود.

۴-۱-۲. القا به روش تهدید

گاه در ادبیات داستانی القا و مجاب از طریق تهدید انجام می‌شود و یکی از کنشگران در تلاش است تا دیگری را به انجام امری وادار کند و در این پروسه تسلط یکی بر دیگری امری بسیار مهم است. در این روش یکی از کنشگران در یک موقعیت همسان دیگری را تهدید به انجام کنشی می‌کند. از نمونه‌های بارز این‌گونه القا در ادبیات داستانی می‌توان به داستان «بچهٔ مردم» از جلال آل‌احمد اشاره کرد. در این داستانِ مدرن با زنی مواجهیم که از شوهر قبلی خود بچه دارد و با شوهر جدیدش بر سر این بچه به مشکل دچار شده است. شوهر او را تهدید می‌کند که اگر بچه را به هر طریقی رها نکنی دیگر نباید در این خانه بمانی!

> شوهرم چیزی نگفت. قدری فکر کرد و گفت: «من نمی‌دونم چه بکنی. هر جور خودت می‌دونی بکن». من نمی‌خواهم پس‌افتادهٔ یک نره‌خر دیگر را سر سفره‌ام ببینم. راه و چاره‌ای هم جلوی پایم نگذاشت. آن شب پهلوی من هم نیامد. مثلاً با من قهر کرده بود. شب سوم زندگی ما با هم بود، ولی با من قهر کرده بود. خودم می‌دانستم که می‌خواهد مرا غضب کند (آل‌احمد، ۱۳۸۵: ۲۴۳).

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23223081.1397.9.6.9.4]

زن نیز عاقبت پس از اینکه بسیار با خود حدیث نفس می‌کند بالاخره بچه را برای رها کردن در خیابان از خانه بیرون می‌برد و تنها کاری که از عهدهٔ آن برمی‌آید همین است.

> بچه‌ام سالم به آن‌طرف خیابان رسیده بود. از همان‌وقت بود که انگار اصلاً بچه نداشته‌ام. آخرین باری که بچه‌ام را نگاه کردم، درست مثل این بود که بچهٔ مردم را نگاه می‌کردم. درست مثل یک بچه تازه‌پا و شیرین مردم به او نگاه می‌کردم. درست همان‌طور که از نگاه کردن به بچهٔ مردم می‌شود حظ کرد، از دیدن او حظ کردم. و به عجله لای جمعیت پیاده‌رو پیچیدم (*همان*:۲٤٥).

در این داستان عملیات القایی این‌گونه ترسیم می‌شود که مرد زن را تهدید می‌کند تا عمل سربه‌نیست کردن «بچهٔ مردم/ پس‌افتادهٔ یک نره‌خر دیگر» (به قول مرد) را انجام دهد (فرایند کنشی) و هنگامی که زن بچه را به هر طریقی از خانهٔ مرد دور کند (شیء ارزشی مرد)، این عمل برای مرد بسیار ارزشمند است؛ زیرا نمی‌تواند بچهٔ کسی دیگر را سر سفره‌اش ببیند و در انتها اگر چنین شود (فقدان بچه) مرد احساس راحتی خواهد کرد (ارزیابی نهایی). به انتهای این داستان کنش اصلی روایت (رها کردن بچه) به ثمر می‌نشیند و مرد با عمل رها کردن بچه که توسط زن انجام می‌شود (فرایند کنشی) به شیء ارزشی خود (رهایی بچه و احساس راحتی) در اتصال یا پیوست قرار می‌گیرد و احساس راحتی می‌کند. پس آنچه در این داستان باعث انجام عملیات القایی شده عامل تهدید است.

۴-۱-۳. القاب به روش تحریک

یکی دیگر از ابزارهای عملیات القائی در ادبیات داستانی بین دو نیروی هم‌سطح در یک روایت عامل «تحریک» است. در این عامل یک کنشگر، کنشگر دیگری را به انجام عملی تحریک می‌کند. نمونه داستانی این عامل را می‌توان داستان «گلدسته‌ها و فلک» از جلال آل‌احمد دانست. در این داستان کنش اصلی «بالا رفتن از گلدسته‌های مسجد است». و راوی تنها عامل تحریک‌کننده را خود گلدسته‌ها می‌داند:

> بدیش این بود که گلدسته‌های مسجد بدجوری هوس بالا رفتن را به کلهٔ آدم می‌زد. ما هیچ‌کدام کاری به گلدسته‌ها نداشتیم؛ اما نمی‌دانم چرا مدام توی چشممان بودند.. در هر حالی که بودی مدام گلدسته‌های مسجد توی چشمهات بود و مدام به کله‌ات می‌زد که ازشان بالا بروی (آل‌احمد، ۱۳۷۱: ۹-۱۰).

البته اگرچه دوستش نیز خیلی در این هدف او را تحریک می‌کند؛ اما در درجه اول همان

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23223081.1397.9.6.9.4]

گلدسته مقصر است! در این داستان عملیات القایی به این طریق است که راوی درصدد است تا از گلدسته‌های مسجد بالا رود (فرایند کنشی) و چنانچه در این کار موفق شود (شیء ارزشی بالا رفتن از گلدسته)، در مرحلهٔ نهایی به حس کنجکاوی خود پاسخ داده و به هدف خود دست یافته است. بنابراین، هرروز گلدسته‌ها او را تحریک می‌کند تا اینکه بالاخره کلید راهرویی را که به گلدسته‌ها ختم می‌شود، پیدا می‌کند و همراه با دوستش در پی انجام این کنش است و در انتها نیز موفق می‌شود.

«سرم را بردم توی آسمان. و یک پلهٔ دیگر. و حالا تا نافم در آسمان بود و چنان سوزی می‌آمد که نگو...» (*همان*:۲۰).

آنچه از عملیات القایی این داستان برمی‌آید، «تحریک» باعث انجام فرایند کنشی این داستان شده و عملیات القایی داستان به این صورت قابل ترسیم است:

نمودار ۴: عملیات القایی داستان گلدسته ها و فلک

Chart4: Manipulative Operations of *Goldasteha* and *Falak* Story

آنچه از انتهای این داستان برمی‌آید، کنشگر با شیء ارزشی خود (بالا رفتن از گلدستهٔ مسجد) اتصال پیدا کرده و به انجام این کار موفق شده است. اما آن‌گونه که در ارزیابی نهایی برمی‌آید، کنشگر تنها برای پاسخ‌گویی به حس کنجکاوی این کار را انجام می‌دهد.

دومین نمونه داستانی به طریق تحریک، داستان «ماهی سیاه کوچولو» از صمد بهرنگی است. در این داستان نیز عمل تحریک در شکل‌گیری گفتمان الحاقی داستان دخیل بوده و حلزون او را تحریک کرده است تا برکه را ترک کند و به طرف اقیانوس برود:

> مادرش گفت: نمی‌دانم کدام بدجنسی زیر پای بچهٔ نازنینم نشسته؟ همسایه به مادر ماهی سیاه کوچولو گفت: خواهر آن حلزون پیچ پیچه یادت می‌آید؟ مادر گفت: آره خوب گفتی، زیاد پاپی بچه‌ام می‌شد. بگویم خدا چهارش کند (بهرنگی، ۱۳۷۷: ۲۹).

ماهی سیاه دیگر از برکه خسته شده است وقتی کنش رفتن به اقیانوس را با خود ارزیابی می‌کند درمی‌یابد که آنجا جامعه‌ای بزرگ‌تر با شکار بیشتر، مکان‌های تفریحی بیشتر و ...

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23223081.1397.9.6.9.4]

است. پس شیء ارزشی در این داستان رسیدن به اقیانوس است. این داستان را می‌توان دارای کنش اصلی رفتن به اقیانوس/ دریا دانست که در انتها و مرحلهٔ ارزیابی چنان تولید معنا کرده است که مهاجرت به مسیرهای بزرگ‌تر و جامعه‌های پر امکانات آدمی را به صلاح موفقیت و بهره‌مندی می‌رساند.

۴-۱-۴. القا به روش رجزخوانی

یکی دیگر از روش‌های القا در گفتمان روایی روایت‌ها رجزخوانی است. همان‌گونه که گفتیم در تمام کنش‌های القایی کنشگر باید توان خود را به‌کار بگیرد تا کنش اتفاق بیفتد. یکی از روش‌های تلاش کنشگران هم‌سطح رجزخوانی است. رجزخوانی به معنای تحریک فردی به‌وسیلهٔ زبان و سخن گفتن از کاستی‌های فرد و امتیازات خویش جهت غلبه بر اوست (معین،۱۳۷۷: ذیل «رجزخوانی»). همان‌گونه که از تعریف رجزخوانی برمی‌آید نوعی تهدید در پس این گفتمان نهفته است به‌گونه‌ای که طرف مقابل را به واکنش مشابهی یا حتی شدیدتر وادار کند. رجزخوانی مقدمه‌چینی برای یک جنگ و برخورد است. نمونه‌ای از داستان که القای عملیات آن به‌صورت رجزخوانی در دو کنشگر هم‌سطح رخ داده باشد می‌توان به «داش آکل» اثر صادق هدایت اشاره کرد. در این داستان با دو پهلوان داش آکل و کاکا رستم مواجهیم و تمام اهل شیراز این دو پهلوان را می‌شناسند و می‌دانند که آن‌ها از قدیم با یکدیگر سر جنگ‌ودعوا دارند:

«همهٔ اهل شیراز می‌دانستند که داش آکل و کاکا رستم سایهٔ یکدیگر را با تیر می‌زدند» (هدایت، ۱۳٤۷: ٤۹).

در این داستان آنچه باعث شکل‌گیری فرایند کنشی روایت شده است، «رجزخوانی» است. یک روز که داش آکل در پاتوغش نشسته است، ناگهان کاکا رستم از درمی‌آید و برایش رجز می‌خواند:

> یک روز داش آکل روی سکوی قهوه‌خانه دومیل چندک زده بود، همانجا که پاتوق قدیمش بود. قفس کرکی که رویش شله سرخ کشیده بود، پهلویش گذاشته بود و با سرانگشتش یخ را دور کاسه آبی می‌گردانید. ناگاه کاکا رستم از در درآمد، نگاه تحقیرآمیزی به او انداخت و همین‌طور که دستش پر شالش بود رفت روی سکوی مقابل نشست. بعد رو کرد به شاگرد قهوه‌چی و گفت: «به‌به بچه، یه یه چای بیار ببینم.»داش آکل نگاه پرمعنی به شاگرد قهوه‌چی انداخت، به‌طوری‌که او ماست‌ها را کیسه کرد و فرمان کاکا را نشنیده گرفت (*همان*: ٤۹).

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23223081.1397.9.6.9.4]

کاکا رستم که از رفتار داش آکل خوشش نمی‌آید او هم شروع به رجزخوانی برای داش آکل می‌کند:

کاکا رستم از مابین دندان‌هایش گفت: «ار – وای شک کمشان، آن‌هایی که ق ق قپی پا می‌شند، اگ لولوطی هستند ا ا امشب میایند، دست و په په پنجه نرم میک کنند!». داش آکل همین طور که یخ را دور کاسه می‌گردانید و زیر چشمی وضعیت را می‌پایید خندهٔ گستاخی کرد که یک رج دندانه‌ای سفید محکم از زیر سبیل حنا بستهٔ او برق زد و گفت: «بی‌غیرت‌ها رجز می‌خوانند، آن‌وقت معلوم می‌شود رستم صولت و افندی پیزی کیست.» (*همان*: ۵۰).

این رجزخوانی دوطرفه محرکی فوق‌العاده برای انجام کنش داستان است. داش آکل قهرمانی مردمی است که یک‌شب کاکا رستم را که مزاحم نوامیس می‌شده آزرده است و همین آزردگی کاکا رستم و رجزخوانی‌های داش آکل باعث شده است تا او کینهٔ داش آکل را در دل بگیرد:

سینه‌اش نشسته بود. بخت‌برگشته چند شب پیش کاکا رستم میدان را خالی دیده بود و گردوخاک می‌کرد. داش آکل مثل اجل معلق سررسید و یک‌مشت متلک بارش کرده، به او گفته بود: «کاکا، مردت خانه نیست. معلوم می‌شه که یک بست فور بیشتری کشیدی، خوب شنگلت کرده. می‌دانی چیه، این بی‌غیرت بازی‌ها، این دون بازی‌ها را کنار بگذار، خودت را زده‌ای به لاتی، خجالت هم نمی‌کشی؟ این هم یک‌جور گدایی است که پیشهٔ خودت کرده‌ای. هر شبه خدا جلو راه مردم را می‌گیری؟ به پوریای ولی قسم اگر دومرتبه بدمستی کردی سبیلت را دود می‌دهم. با برگه همین قمه دونیمت می‌کنم.» آن‌وقت کاکا رستم دمش را گذاشت روی کولش و رفت، اما کینه داش آکل را به دلش گرفته بود و پی بهانه می‌گشت تا تلافی بکند (*همان*: ۵۲).

در این داستان فرایند کنشی «شکست داش آکل» است و این برای کاکا رستم یک شیء ارزشی به‌حساب می‌آید که اگر با آن پیوست یابد قهرمان و لوطی محله خواهد بود و چنان‌چه شکست بخورد (گسست با شیء ارزشی) آبرویش خواهد رفت و این افکار را کاکا رستم در مرحلهٔ ارزیابی فرایند کنشی با خود سنجیده است. بنابراین، فرایند عملیات القایی این روایت به شکل زیر قابل ترسیم است:

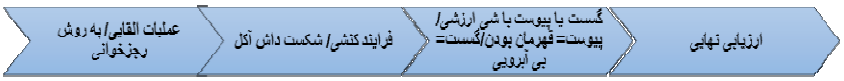

نمودار ۵: فرایند عملیات القایی داستان داش آکل

Chart5: The manipulation operation process of *Dash Akola* story

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23223081.1397.9.6.9.4]

نمونه‌ای دیگر از داستانی که کنش آن به طریق رجزخوانی شکل گرفته است داستان «گیله‌مرد» اثر بزرگ علوی است. این روایت داستان دو نفر مأمور رضاشاه با مردی گیلانی ـ که ظاهراً به اصلاحات ارضی تاخته ـ است و او را شورشی می‌خوانند و در یک فضای داستانی متشکل از اغتشاش درون گیله‌مرد و طبیعت باد و بارانی او را به سمت فومن می‌برند.

«دو مأمور تفنگ به دست گیله‌مرد را به فومن می‌بردند پتوی خاکستری‌رنگی به گردنش پیچیده و بسته‌ای که از پشتش آویزان بود در دست داشت» (علوی، ۱۳۷۷: ٦٧).

در این داستان تمام حوادث حول صحبت‌های این دو مأمور با گیله‌مرد در چرخش است و گیله‌مرد نیز مادام به دنبال راهی برای فرار از دست این دو مأمور است. پس می‌توان کنش اصلی روایت را «تلاش گیله‌مرد برای فرار» دانست. او با خود فکر می‌کند و در نمودار القائی داستان وقتی این کنش را در مرحلهٔ ارزیابی می‌گذارد اگر موفق شود جانش نجات می‌یابد پس می‌توان این‌گونه به ترسیم نمودار نظام القائی داستان پرداخت:

نمودار ۶: نظام القایی داستان گیله مرد

Chart6: The manipulative regime of *Gilleh Mard* story

آنچه باعث شکل‌گیری فرایند کنشی این روایت می‌شود القا به طریق رجزخوانی است. مأموران به‌صورت آشکارا گیله‌مرد را فحش می‌دهند و برایش رجز می‌خوانند:

> مأمور اولی به اسم محمد و علی وکیل‌باشی از زندانی دل پری داشت. راحتش نمی‌گذاشت. حرف‌های نیش‌دار به او می‌زد، فحشش می‌داد و تمام خساراتی را که راه درازه بیابان و تاریکی و سرمایِ پاییز به او می‌رساند از چشم گیله‌مرد می‌دید. ماجراجو، بیگانه‌پرست تو دیگر می‌خواهی چه‌کار کنی. شلوغ می‌خواستی بکنی خیال می‌کنی مملکت صاحب نداره (*همان*:٦٨).

این رجزخوانی تنها مربوط به مأمور نیست؛ بلکه گیله‌مرد نیز در درون خود برای آن‌ها رجز می‌خواند، اما جرئت بیان آن را ندارد:

اگر از این تفنگ‌ها داشت اصلا خیلی چیزها این‌طوری که امروز هست نبود. اگر آن روز تفنگ داشت امروز صغری زنده بود. اگر یک چوب کلفت دستگیرش می‌آمد کار این وکیل‌باشی شیره‌ای

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23223081.1397.9.6.9.4]

را می‌ساخت (*همان*: ۷۰).

این رجزخوانی دوطرفه، کنشگران را به سمت کنش داستان سوق می‌دهد و هر یک از دیگری کینه به دل دارد و آرزو می‌کند کاش می‌توانست او را نابود کند؛ اما ارتباط با شیء ارزشی فرار برای گیله‌مرد سخت شده بود:

و یک مأمور بلوچ جلوی آن‌ها حرکت می‌کرد و او نیز مسلح بود. مأمور دومین پیشاپیش آن‌ها حرکت می‌کرد از آن‌ها بیش از سه قدم فاصله داشت (*همان*: ۷۰).

آنچه کنش داستان را تعلیقی داستانی و زیبا می‌بخشد «تلاش گیله‌مرد برای فرار و افکار درونی وی است». در انتهای روایت اتفاق تلخی می‌افتد گیله‌مرد که برای تحقق بخشیدن کنش داستان تلاش می‌کرد (تلاش برای فرار) با شیء ارزشی خود (فرار) در انفصال و جدایی قرار می‌گیرد و نتیجهٔ ارزیابی نیز برای او مرگ است:

در جنگل هنوز هم شیون زنی که زجرش می‌دادند به گوش می‌رسید. در همین آن، صدای تیر شنیده شد و گلوله‌ای به بازوی راست گیله‌مرد اصابت کرد. هنوز برنگشته گلولهٔ دیگری به سینهٔ او خورد و او را از بالای ایوان سرنگون ساخت مأمور بلوچ کار خود را کرد (*همان*:۹۲).

۴-۱-۵. القا به روش رشوه

یکی دیگر از ابزارهای شکل‌گیری کنش در روایت‌هایی که کنشگرانی هم‌سطح دارند، القا به روش «رشوه» است. در تعریف رشوه آمده است: هر آنچه شامل اشیای قیمتی یا پول که باعث شود فردی از قانون سرباز زند رشوه گویند (رشیدی، ۱۳۸۷: ۹٤). رشوه گاه آگاهانه و گاه ناآگاهانه است یا حتی‌المقدور در ادبیات داستانی ناآگاهانه نیز بروز می‌یابد. در برخی از داستان‌ها سبب شکل‌گیری یک کنش داستانی می‌شود و ما در این پژوهش با مثالی محدود (اما دقیق) در پی واکاوی این ابزار در شکل‌گیری یک کنش داستانی هستیم. نمونه‌ای از داستان که می‌توان گفت کنش آن به طریق رشوه شکل گرفته است، داستان «بوزینه و لاک‌پشت» در ***کلیله‌ودمنه*** است. در این داستان پی‌رنگ این‌گونه شکل می‌گیرد که بوزینه‌ای پیر به‌تنهایی در جزیره‌ای زندگی می‌کند روزی بر بالای درخت انجیری می‌رود و شروع به خوردن انجیر می‌کند ناگهان انجیری در آب می‌افتد و صدای قلپ آن برای بوزینه خوشایند می‌نماید. او که از این صدا خوشش آمده است، یکی‌یکی انجیرها را در آب می‌اندازد و خبر ندارد که در زیر آن درخت لاک‌پشتی در حال

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23223081.1397.9.6.9.4]

استراحت است. لاک‌پشت یکی‌یکی انجیرها را از آب می‌گیرد و می‌خورد و با خود فکر می‌کند که بوزینه‌ای انجیرها را برای او می‌اندازد با خود می‌گوید چه دوست خوبی بدون شناخت قبلی این‌همه در حق من لطف می‌کند باید با او دوست شوم:

> روزی بوزینه‌ای انجیر می‌چیند ناگاه یکی در آب افتاده و آواز آن به گوش او رسید و طربی در وی پیدا شد و هر ساعت بدان هوس دیگری بینداختی و به آواز تلذذی نمودی. سنگ‌پشت آن می‌خورد و صورت می‌کرد که برای او می‌اندازد و این دلجویی و شفقت در حق او واجب می‌دارد. اندیشید که بی سوابق معرفت این مکرمت می‌فرماید بوزینه را آواز داد و صحبت خود بر او عرضه کرد (منشی، ۱۳۷۳: ۲٤۹).

وقتی بوزینه صدای لاک‌پشت را می‌شنود از درخت پایین می‌رود و با او دوست می‌شود. هرروز این دوستی آن‌ها تداوم می‌یابد تا اینکه غیبت لاک‌پشت به خانه زیاد می‌شود و جفت او در مقام اعتراض برمی‌آید و عاقبت با مشورت لاک‌پشتی دیگر به این نتیجه می‌رسند که جفت، خود را به مریضی بزند و به لاک‌پشت نر بگوید دوای درد من جیگر بوزینه است عاقبت چنین می‌گردد و لاک‌پشت بر سر دوراهی سختی قرار می‌گیرد؛ از یک طرف بوزینه دوست صمیمی اوست و نمی‌تواند این موضوع را به او بگوید و از طرفی زنش را دوست دارد و نمی‌تواند شاهد مرگ او باشد. عاقبت رأیش بر این قرار می‌گیرد که بوزینه را به‌بهانهٔ اینکه به خانه‌اش می‌برد در پشت خود سوار و در دریا غرق کند و جگرش را برای جفتش ببرد. با این ترفند بوزینه را بر پشت خود سوار می‌کند و به محض اینکه وسط دریا می‌رسد می‌ایستد و موضوع را با بوزینه در میان می‌نهد. بوزینه در سخت‌ترین شرایط به دنبال چاره‌ای می‌گردد تا اینکه فکری ناب به ذهنش می‌رسد و می‌گوید:

> بوزینگان را عادت است که چون به زیارت دوستی روند و خواهند که روز بر ایشان به خرمی گذرد و دست غم به دامن انس ایشان نرسد، دل با خود نبرند که آن مجمع رنج و محنت و منبع غم و مشقت است (*همان*:۲٦۳).

لاک‌پشت گول می‌خورد و بوزینه را به ساحل می‌آورد تا دلش را بردارد. بوزینه بالای درخت می‌رود و می‌گوید من گرم و سرد روزگار را زیاد چشیده‌ام فکر نکن می‌توانی مرا گول بزنی.

آنچه از پی‌رنگ این داستان برمی‌آید و برای تحلیل گفتمان روایی آن در بحث ما کارساز است، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: کنش اصلی: «یافتن دیگر بوزینه جهت مداوای جفت».

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23223081.1397.9.6.9.4]

کنشگر لاک‌پشت برای انجام فرایند کنشی فوق به راه می‌افتد و درصدد است تا این شیء ارزشی را برای مداوای جفت به‌دست آورد و در مرحلهٔ ارزیابی با خود به این نتیجه رسیده است که نجات جفتش برای او بسیار اساسی و مهم‌تر از بوزینه است:

طمع در دوست خود بست و با خود گفت اگر غدر کنم و چندان سوابق دوستی را مهمل گذارم از مردی و مروت بی‌بهره باشد و اگر جانب خود را از وصمت مکر و منقصت غدر صیانت نمایم زن که عمادالدین است و آبادانی خانه و نظام تن در گرداب خوف بماند. از این جنس تأملی بکرد و ساعتی در این تردد ببود و آخر عشق زن غالب آمد (*همان*:۲۵۲).

بنابراین، می‌توان این افکار کنشگر را در حکم مرحلهٔ ارزیابی دانست. عملیات القایی داستان نیز به طریق رشوهٔ ناآگاهانه شکل گرفته است. لاک‌پشت در ابتدای روایت فکر می‌کند. بوزینه به او رشوه می‌دهد و این ابزاری برای برقراری ارتباط است؛ درحالی که بوزینه چنین قصدی ندارد و انجیرها را فقط به دلیل صدای خوش آب در دریا می‌اندازد. نظام معنایی این روایت به مواردی همچون مدد گرفتن از فکر، مکر زنان و از دست دادن دوستان وفادار به دلایل واهی اشاره دارد.

۴-۱-۶. القا به روش چاپلوسی

یکی از ابزارهای شکل‌گیری کنش القایی در روایت‌هایی با کنشگران هم‌سطح، «چاپلوسی» است. چاپلوسی به معنای تمجید و تعریف از کسی برای رسیدن به جایگاهی برتر و بهتر است (اکبری شالچی، ۱۳۷۰: ذیل چاپلوسی). بهترین نمونهٔ القا به روش چاپلوسی را می‌توان در داستان «شیر و گاو» ***کلیله‌ودمنه*** دید. در این داستان وقتی شیر از صدای گاو می‌ترسد و برای او ناشناس جلوه می‌کند شغال‌ها فرصت را غنیمت می‌شمرند و در پی آنند تا طوری که شیر ناراحت نشود گاو را به نزد او ببرند و در قبال آن مقامی به‌دست آورند:

دمنه در فرصت مناسب از شیر خلوتی خواست و گفت: مدتی است که سلطان را بر یک جای ساکن می‌بینم و شادی شکار و حرکت را کنار گذاشته است دلیل چیست ؟ شیر می‌خواست که حالت ترس خود را از دمنه پوشیده نگه دارد که در همین زمان شنزبه صدایی بلند برآورد و صدای بلند او چنان شیر را ترساند که افسار خویشتن‌داری از دست داد و راز خود را برای دمنه بازگو کرد و گفت: علت این صداست که می‌شنوی. نمی‌دانم که از کدام طرف است؛ اما فکر می‌کنم که صاحب این صدا مثل صدایش پرزور و قدرت است. اقامت ما در اینجا کار درستی نیست. دمنه گفت : شایسته نیست که سلطان به این سبب مکان خویش را ترک کند و سرزمین دوست‌داشتنی خود به‌جای دیگر

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23223081.1397.9.6.9.4]

برود. اگر اجازه می‌دهد می‌روم و او را به اینجا می‌آورم تا جزء بندگان و چاکران شاه باشد. شیر از این سخن خوشحال شد و به آوردن او دستور داد (منشی، ۱۳۷۳: ۲۹).

در این داستان با مسئلهٔ شرافت و آبروی شیر مواجهیم. شیر در یک دوراهی سخت گیر کرده است؛ از یک طرف از آواز گاو ترسیده است و از طرفی نمی‌خواهد شغالان از این مسئله باخبر شوند و آبروی او پیش آنان خدشه‌دار شود. اما شغالان زیرک این موقعیت را به فرصت تبدیل کرده‌اند و می‌خواهند به این واسطه از شیر باج بگیرند. پس کنش اصلی داستان «آوردن گاو به نزد شیر» است و این موضوع فرایندی کنشی برای دمنه به‌حساب می‌آید که در مرحلهٔ ارزیابی او را در جایگاهی رفیع تا حد وزارت بالا خواهد برد (مرحلهٔ ارزیابی). .جالب این است که چون دمنه از رام و بی‌آزار بودن گاو مطلع است و می‌داند که حتماً در کار خود موفق می‌شود، اصلاً وجهی برای گسست در اتصال با شیء ارزشی در ذهنش متصور نیست. بنابراین، الگوی عملیات القایی داستان این‌گونه قابل ترسیم است:

نمودار ۷: عملیات القایی داستان شیر و گاو

Chart7: Manipulative operations of *Shir and Gov* Story

آنچه از الگوی نظام گفتمانی القایی این روایت برمی‌آید رسیدن به مقام و جایگاه شیء ارزشی دمنه است؛ اما در انتهای روایت اتفاق دیگری می‌افتد و گاو به وزیری می‌رسد و دمنه کشته می‌شود. آنچه در این روایت باعث شکل‌گیری نظام القائی شده است «چاپلوسی» است. دمنه شیر را در وضعیت ترس دیده است با چاپلوسی به او نزدیک می‌شود و به دنبال آن است تا کنش آوردن گاو را از سر بگذراند و آن‌قدر این چاپلوسی را با ترفند و زبان‌بازی انجام می‌دهد که شیر از گفتار و رفتار او متعجب می‌شود.

«چون دمنه از این سخن فارغ شد اعجاب شیر بدو زیادت گشت و جواب‌های نیکو و ثناهای بسیار فرمود و با او الفی تمام گرفت» (*همان*: ۲۵).

پس می‌توان گفت چاپلوسی در این روایت به‌عنوان یک عامل محرک سبب شکل‌گیری اقوام پی‌رنگ داستان شده و یکی از ابزارهای ایجاد تنش در روایت‌هایی واکنشگرهای هم‌سطح است.

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23223081.1397.9.6.9.4]

۵. نتیجه

پژوهش حاضر با تکیه بر نظریهٔ رویکردهای روایی گفتمان القایی به تحلیل سازوکارهای این نوع گفتمان روایی در ادبیات داستانی کلاسیک و معاصر فارسی پرداخته است. نگارندگان بر آن شدند تا دو هدفِ بررسی سازه‌های ساختاری پی‌رنگ در گفتمان روایی القایی و پیدا کردن این سازه‌ها در ادبیات داستانی فارسی (اعم از کلاسیک و معاصر) را دنبال کنند و در انتها به دستاورد های زیر دست یافتند: روایت کنشی یا کنش‌محور به روایتی گفته می‌شود که کنشگر یا گنش گزاری، کنشی (هدفی) را در داستانی دنبال کند که در انتها آن را مورد ارزیابی قرار دهد و در این کنش یک شیء ارزشی برای او وجود داشته باشد. در روایت کنشی یا کنش‌محور کنشگر یا کنش‌گزار قبل از انجام کنش آن را برای خود ارزیابی می‌کند و نتیجهٔ مطلوب‌تر به جهت تغییر وضعیت خویش را مطمح نظر می‌آورد و بر اساس آن به دنبال کنش خود حرکت می‌کند. پس می‌توان گفت متن کنش‌محور در برابر متن گزارشی قرار دارد و با آن در تناقض و تضاد است. روایت‌های کنش‌محور دارای دو وجه تجویزی: دستور از بالا و القایی: دو کنشگر هم‌سطح هستند. در روایت‌های کنشی القایی با دو کنشگر مواجهیم که هر یک به روشی می‌خواهد دیگری را مجاب کند تا کنش داستانی‌ای را شکل دهد و این کنش در مرحلهٔ ارزیابی به تولید معنا منجر می‌شود. از اهم سازوکارهای روایت‌های القایی می‌توان به تهدید، تشویق، رشوه، تحریک، رجزخوانی و چاپلوسی اشاره کرد. از دستاورد های دیگر پژوهش حاضر این است که اگرچه تاکنون کسی به بررسی نوع گفتمان القایی در ادبیات داستانی فارسی ـ از دوران کلاسیک تاکنون ـ نپرداخته است، اما شاهدمثال‌هایی دقیق از متون مختلف در ادوار داستانی فارسی بیانگر وجود انگیزه‌های القا در گفتمان داستان‌ها و رسیدن کنشگر/ کنشگران به شیء ارزشی به این روش بوده است.

۶. پی‌نوشت‌ها

1. story
2. Narrative discourse
3. action
4. objet
5. act
6. George Dumezil
7. Strauss
8. Roland Barthes

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23223081.1397.9.6.9.4]

9. Paul Ricoeur
10. Greimas
11. Action
12. valeur
13. transformation
14. plot
15. discontinuity
16. conjunctive
17. manipulation

۷. منابع

- آل‌احمد، جلال (۱۳۷۱). ***پنج داستان***. تهران: طوس.
- ـــــــــــــ (۱۳۸۵). ***پنج داستان***. تهران: فردوس.
- اکبری شالچی، میرحسین (۱۳۷۰). ***فرهنگ گویش خراسان بزرگ***. تهران: مرکز.
- بهرنگی، صمد (۱۳۷۷). ***قصه‌های صمد بهرنگی***. به کوشش عزیزالله علیزاده. تهران: دنیای کتاب.
- رختاره، حسن (۱۳۹۷). «بررسی نشانه‌شناسی کارکرد انگیزشی گفته‌پردازی در هزارویک شب؛ از میرایی تا نامیرایی». ***جستارهای زبانی***. د ۹. ش۱. پیاپی٤۳. صص ۱۳۹-۱۵۹.
- رشیدی، حمید (۱۳۷۸) ***فرهنگ اصطلاحات حقوق***. تهران: دادرس.
- شعیری، حمیدرضا (۱۳۹۵). ***نشانه- معناشناسی ادبیات: نظریه و روش تحلیل گفتمان ادبی***. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- ـــــــــــــ (۱۳۸۵). ***تجزیه و تحلیل نشانه معناشناسی گفتمان***. تهران: سمت.
- ـــــــــــــ (۱۳۹۰). «الگوی مطالعهٔ انواع نظام‌های گفتمانی». ***مجموعه مقالات نخستین کارگاه تحلیل گفتمان***. تهران: انجمن زبان‌شناسی ایران.
- ـــــــــــــ(۱۳۹۰). «الگوی مطالعهٔ انواع نظام‌های گفتمانی». ***مجموعه مقالات نخستین کارگاه تحلیل گفتمان***. تهران: انجمن زبان‌شناسی ایران.
- شیری، قهرمان و همکاران (۱۳۹۷). «تحلیل گفتمانی کارکرد طنز در باب اول گلستان سعدی؛

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23223081.1397.9.6.9.4]

رویکرد نشانه معناشناسی». ***جستارهای زبانی***. د ۹. ش ۱. پیاپی۴۳. .صص ۱۳۹-۱۵۹.

- علوی، آقابزرگ (۱۳۷۷). ***گیله‌مرد***. تهران: نگاه.
- گرمس، آلژیرداس ژولین (۱۳۸۹)، ***نقصان معنا***. ترجمهٔ حمیدرضا شعیری. علم: تهران.
- گلستان، ابراهیم (۱۳٤٦). ***شکارسایه***. تهران: جاویدان.
- معین، محمد (۱۳۷۷). ***فرهنگ معین***. تهران: سخن.
- منشی، نصرالله (۱۳۷۳). ***کلیله‌ودمنه***. تهران: امیر کبیر.
- هدایت، صادق (۱۳٤۲). ***شکار سایه***. تهران: ارسباران.
- ـــــــــــ (۱۳٤۷). ***داش آکل***. تهران: جاویدان.

References

- Alavi, Ah.B. (2000). *Gileh Man*. Tehran: Negah. [In Persian]
- Ale Ahmad, J. (1994). *Five Story*. Tehran: Toos. [In Persian]
- ---------- (2006). *Five Story*. Tehran: Toos .[In Persian]
- Berangy, S. (2000). *Samad Behargi's Tales*. Tehran: Donyaye Ketab. [In Persian]
- Dumezill, G. (1988). *Manipulatoire*. Paris: Editions de Minuit.
- Garimas, A. J. (2013). *On Imperfection*. Translated by Hamid Reza SHairi, Tehran: Elm .[In Persian]
- Golestan, E. (1940). *Shadow Hunt*. Tehran: Javidan .[In Persian]
- Hedayat. S. (1936). *Shadow Hunt*. Tehran: Arasbaran. [In Persian]
- ---------- (1941). *Dash Akol*. Tehran: Javidan. [In Persian]
- Monshy, N. (2004). *Kelileh & Demneh*. Amir kabir. [In Persian]
- Zokhtareh, H. (2021).“ The semiotic study of the motivational function of enunciation in one thousand and one nights, from mortality to immortality”. *Language Related Research*. No. 1.Pp: 139-159.

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23223081.1397.9.6.9.4]

- Shairi, H. (2009). *Semiotic Analysis od Discourse,*Tehran: Samt [In Persian]
- ---------- (2014). A *pattern for the study of discursive systems varieties*. Tehran: Linguistic Society of Iran. [In Persian]
- ---------- (2019). *Semiotics of Literature: The Theory and Method of Analyzing Literary Discourse.* Tehran: Tarbiyat Modares University .[In Persian]
- ---------- (2021). " Discourse analysis of satirical function in the first chapter of Sa'di Golestan; a semiotic approach". *Language Related Research.* No. 1. Pp: 139-159.

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-10-12]

[DOR: 20.1001.1.23223081.1397.9.6.9.4]